کلام در تصویر واجب کفائی بود.

مبنای مرحوم نائینی این بود که در این نوع واجب **صرف الوجود مکلف متعلَّق تکلیف است** به این معنی که غرض مولی متعلِّق به جمیع مکلفیّن نیست بلکه غرض قائم به صرف الوجود مکلف است. زیرا اگر غرض قائم به جمیع مکلفیّن باشد در این صورت واجب تخییری به واجب عینی برگشت می­کند. مانند نماز که غرض مولی از وجوب آن همه مکلف ها می­باشند.

محقق اصفهانی بر کلام ایشان اشکال می­کند که مراد شما از صرف الوجود چیست ؟

**مقدمه:** صرف الوجود دو اصطلاح دارد.

**الف:** صرف الوجود در اصطلاح فلسفه به معنی **صرف الحقیقه** است.( وجودی که در آن عدم راه ندارد)

**ب:** اما در اصطلاح اصول مبانی مختلف است.

**مبنای اول:** صرف الوجود به **معنی ناقض عدم** ، تارد عدم ، شکننده عدم است ( وجودی که عدم را از بین می­برد) در اینکه این صرف الوجود چه عدمی را نقض و ترد می­کند دو مبنا است.

**الف:** آیت الله حائری در کتاب الفوائد می­فرماید: این صرف الوجود **ناقضِ عدم کلی است**. وقتی ما صرف الوجود انسان را در نظر می­گیریم به این معنی است که این صرف الوجود کلیّه عدم هها را شکسته و همه عدم ها را از قلمرو انسان برداشته است و لو اینکه حقیقت انسان در غالب یک فرد وجود گرفته است اما وجود همین یک فرد کلیّه عدم ها را از بین برده و انسانیت را در جهان خارج واقعیت داده است.

**ب:** مرحوم اصفهانی در نهایه الدرایه می­فرماید: مراد از ناقض عدم بودن صرف الوجود **ناقض عدم بودن برای** **خودش** است نه ناقض عدم کلی. زید طارد عدم خودش است نه طارد عدم سائر افراد انسان.

آنگاه به مرحوم حائری اشکال می­کند که ما وجودی که ناقض جمیع اعدام باشد را نداریم.

**نتیجه اینکه صرف الوجود بر اول فرد موجود شدهِ طبیعت منطبق است و این اول وجود ملازمه با همه اعدام دارد و لکن تارد عدم خودش است نه طارد اعدام کلی[[1]](#footnote-1)**

**مثال اول:** خداوند به ما فرمود نماز بخوانید می­دانیم که با خوانده شدن اولین نماز صرف الوجود نماز محقق شده است و لکن این وجود اولین فرد به این معنی نیست نماز های دیگر را نخوانید بلکه به این معنی است که این نمازی که خوانده شده لازم نیست دو مرتبه خوانده شود.

**مثال دوم:** روز پنجم ماه رمضان روزه داریم در این فرض صرف الوجود کتب علیکم الصیام محقق شد اما صرف الوجود صیام طرد عدم همین روز را دارد اما نمی­گوید روز های دیگر را روزه نگیر.

**اشکال:**

اگر مراد شما از صرف الوجود این است که صرف الوجود به وجود اول مکلّف می­باشد. در نتیجه صرف الوجود تکلیف به دفن میّت این است که اول مکلّف که اقدام به دفن کند تکلیف به دفن میّت شده و لازمه آن این است که همان اول انسان که به تکلیف رسیده موضوع حکم باشد و این قطعا باطل است برای اینکه تکلیف به دفن میت در زمان شرع اسلام است و در دوران شریعت احکامی بوده که مربوط به گذشتگان نیست.

**مبنای دوم:** مراد از صرف الوجود **اولُ من یقوم بالتکلیف** است. ( اول کسی که برای اقامه تکلیف بر می­خیزد صرف الوجود تکلیف است مثلا اول کسی که نماز می­خواند صرف الوجود نماز است . اول کسی که غسل میّت می­دهد صرف الوجود غسل است.

**اشکال:**

اگر صرف الوجود **اولُ من یقوم بالتکلیف** باشد لازمه اش این است که آن شخصِ اول ابتداءً باید قیام به تکلیف کند و برای انجام تکلیف برخیزد آنگاه به او تکلیف شود. زیرا حقیقت و جایگاه موضوع قبل از حکم است یعنی اول باید شخص قیام کننده به تکلیف مشخص شود آنگاه بر او امر به غسل میّت یا دفن میّت شود و این تحصیل حاصل است.

**مبنای سوم:** صرف الوجود به معنی **طبیعت مهمله** است.

**اشکال:**

این مبنا نیز باطل است زیرا اهمال در واقعِ تکلیف محال است و هرگز خداوند به موضوعی که هم برای خودش و هم برای بندگانش مهمل باشد حکم نمی­کند چرا که موضوع باید مشخص باشد.

**مبنای چهارم:** صرف الوجود به معنی **طبیعت لا بشرط است** مثلا به طبیعت لا بشرط نماز امر شده است.

**اشکال:** این مبنا نیز باطل است .

**دلیل:** طبیعت لا بشرط بر کل فرد فرد انطباق دارد لذا لازمه اش این است که همه افراد مکلفیّن ، مکلف به انجام دادن آن واجب باشند و این که همه مکلفیّن ملزم به انجام باشند واجب عینی است نه کفائی.[[2]](#footnote-2)

**اشکال آیت الله وحید[[3]](#footnote-3) بر کلام محقق اصفهانی:**  می­فرماید نقضِ عدمِ خودش به معنی عدم مطلق نیست بلکه به معنی مطلق عدم است.

**توضیح:** عدم مطلق یعنی عدم کلی، رفع جمیع اعدام به این معنی که وجود جمیع اعدام را نفی می­کند.

اما مطلق العدم یعنی صرف تبدیل نیستی به هستی. به عبارت دیگر شکستن و رفع اصل عدم. مثل اینکه با وجود زید اصل انسانیت موجود می­شود. به عبارت دیگر.

گاهی هدف گوینده این است که همه اعدام را برداد. این قسم را عدم مطلق

وگاهی هدف این است که اصل وجود را ثابت کند و بگوید فلان شیء حقیقت دارد. این قسم را مطلق عدم گویند.

به عبارت ساده تر آنجای که نیستی به هستی مبدَّل می­شود مطلق عدم و آنجا که در کنار هستی همه اعدام را بر می­داریم آن را عدم مطلق گویند

بنا بر این اشتباه محقق کمپانی این است که عدم را عدم مطلق گرفت در حالی که باید مطلق عدم می­گرفت.

1. ۱-نظر استاد موافق همین قول است اما آیت الله جوادی آملی قائل به نظر اول ( طارد اعدام کلی ) است. [↑](#footnote-ref-1)
2. ۲-بحوث صفحه ۶۶ الی ۶۸ [↑](#footnote-ref-2)
3. ۳-عقیده ایشان موافق با نظر محقق اصفهانی است و کلام آیت الله حائری را مردود می­داند با این حال بر کلام ایشان اشال دارد. [↑](#footnote-ref-3)